

اصل توحید محوری و تأثیر آن بر اخلاق فردی

و اجتماعی در المیزان

عباس همامی ۱

حمید رضا یونسی ۲

چکیده:

پژوهش حاضر با تکیه بر تفسیر المیزان به ارائه انواع تعریف از اخلاق و نیز تهذیب نفس در نگاه علامه طباطبائی پرداخته و با تأکید بر اصل توحید محوری در اخلاق، اثبات کرده است که نظام اخلاقی توحیدمحور مترقی ترین نظام اخلاقی است که با پایبندی بر روش رفع ردائل اخلاقی و نه دفع آن تمامی امور فردی و اجتماعی انسان را در طول یکدیگر برای رسیدن به یک هدف مشترک که توحید باشد، در نظر گرفته است.

کلید واژه ها: اخلاق، توحید، تهذیب نفس، فضائل، ردائل

۱ استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

a_hemami@iauctb.ac.ir

۲ دانش آموخته علوم قرآن و حدیث از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۱- مقدمه:

پرسش از مبانی رفتار و اصول اخلاقی یا به اصطلاح معروف «حکمت عملی» از اساسی ترین پرسش‌های فلسفی انسان است، که در این راستا کتب متعددی به همت فلاسفه غرب و فیلسوفان اسلامی نگاشته شده است، اما آنچه ما را بر نگارش این پژوهش ملزم کرده است، بررسی نظر علامه طباطبائی درباره اخلاق است که طی تفسیر المیزان مطرح کرده است.

حکمت عملی علامه طباطبائی عمدتاً در لابه‌لای کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» و تفسیر «المیزان» مطرح شده است و با توجه به اینکه دیدگاه‌های علامه در بین اندیشمندان و تحصیل‌کردگان جامعه حائز اهمیت است، روشن شدن مبانی اندیشه اخلاقی وی ضروری به نظر می‌رسد که البته این پژوهش بر آن است، تنها یک دیدگاه مهم اخلاقی در منظر علامه طباطبائی و تأثیر آن بر اخلاق اجتماعی را مورد مذاقه قرار دهد.

صاحب المیزان، با تکیه بر اصل «توحیدمحوری اخلاق» و ارائه یک منش خاص اخلاقی - قرآنی، تمامی تعاریف انجام شده از اخلاق؛ چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی را به نقد کشیده و با بررسی انواع اخلاق از حیث تعریف و نیز راه‌های

تهذیب از حیث آموزش فردی و تقنین از حیث آموزش اجتماعی، اصل توحیدمحوری اخلاق را به اثبات رسانده است.

۲- طرح مسئله:

آنچه این پژوهش در پی آن است بررسی اهمیت اصل توحیدمحوری در اخلاق است و اینکه چگونه این اصل، اخلاق فردی و اجتماعی را در طول یکدیگر دانسته و تکامل یکی را منوط به دیگری کرده است و نهایتاً همه را به یک اصل که همان توحید باشد بازگردانده. در ادامه پژوهش، به وجوه مختلف این موضوع پرداخته خواهد شد.

۳- اخلاق و انواع آن در تفسیر المیزان

علامه طباطبائی طی تفسیر المیزان از سه نوع اخلاق سخن به میان آورده و درباره آنها به بحث نشست است که عبارتند از:

۱-۳- اخلاق تابع تحولات اجتماعی

۲-۳- اخلاق تابع تحمیل قوانین

۳-۳- اخلاق توحیدمحور

حال برای روشن شدن وجوه افتراق این تقسیمات به اختصار درباره هر یک توضیحی ارائه می شود.

۳-۱- اخلاق تابع تحولات اجتماعی

این نوع از اخلاق مبتنی بر طبیعت بشر، وضعیت بشر و اوضاع و احوال خاص اجتماعی و فرهنگی است. در واقع این تعریف از اخلاق که می توان آن را نظریه «وابستگی» نامید، بر آن است که طبیعت بشر و یا جهانی که آدمیان در آن به سر می برند، اخلاق را تعیین و مشروط می کند. اگر قانونی جاودانه وجود داشته باشد که مقرر بدارد: «غذاهای ناسالم نخورید»، نادرستی اینکه من غذای ناسالم می خورم در گرو مسلم گرفتن واقعیت‌هایی درباره خودم و جهان است، ولو اینکه، با در نظر گرفتن آن امور واقع، آنچه عمل مرا نادرست می سازد این باشد که آن عمل این قانون جاودانه را نقض می کند. (هولمز رابرت ال، ۳۳۶)

این نظر مؤید آن است که اخلاق نسبی است و به آدمیان باز بسته است؛ بنابراین، به اعتباری حکایت از نسبییت اخلاقی دارد، ولی به خودی خود نسبی‌گری اخلاقی را اثبات نمی‌کند. (همانجا، ۳۶۸)

۳-۲- اخلاق تابع تحمیل قوانین

این نوع از اخلاق مبتنی بر زور و دیکتاتوری بوده و تا آنجا پیش می‌رود که برای حفظ موقعیت خود، جایز دانسته انسان زندگی خود را بر پایه ردائیل اخلاقی قرار دهد. این نظر قائل است به اینکه رعایت خیلی از فضائل، موجب خرابی مملکت و برعکس بسیاری از ردائیل وجود دارد که موجب رفاه مردم و آبادی و پیشرفت می‌باشد؛ مثل قساوت و بی‌رحمی و سنگدلی، شاه باید قسی القلب و بی‌رحم باشد تا بتواند اطاعت مردم و وحدت ارتش را حفظ نماید. (راسل، ۶۸)

طرفداران این مکتب معتقدند که انسان طبعاً خودپرست بوده، میل دارد با قدرت و توانی بیشتر زندگی کند و لازم است انسان در رفتار و کردار خود تنها به خود بیندیشد و سعی کند بیشتر زندگی کند و به امور دیگران توجهی ننماید. (فروغی، ۳ / ۲۰۱ حقایق زنجانی، فلسفه اخلاق؛ بیماری‌های اندیشه در قرن بیستم)

علامه طباطبائی اساس این دو نوع از اخلاق را بر جهل و نادانی دانسته است که یکی از راه تربیت اخلاقی و دیگری از راه زور و دیکتاتوری محقق می‌شود: او می‌نویسد: «(قانون‌گذاران) اخلاق را هم تابع اجتماع و تحولات اجتماعی می‌دانند، به طوری که هر خلّقی که با حال اجتماع موافق بود آن را فضیلت می‌شمارند، حال چه اینکه از نظر دین خوب باشد چه نباشد؛ مثلاً یک روز عفت از اخلاق فاضله به شمار می‌رود، و روز دیگر بی‌عفتی و بی‌شرمی و... . طریقه دوم، تحمیل قوانین بر مردم است که مردم را طوری تربیت کنند و به اخلاقی متخلق بسازند که خود به خود قوانین را محترم و مقدس بشمارند، در این طریقه باز دین را در تربیت اجتماع، لغو و بی‌اعتبار می‌شمارند... این دو طریق از راه تحمیل قانون بر مردم مورد عمل قرار گرفته که گفتیم یکی تنها از راه زور و دیکتاتوری قانون را به مردم می‌دهد و دومی از راه تربیت اخلاقی، و لیکن علاوه بر اینکه اساس این دو طریق جهل و نادانی است، مفاسدی هم

به دنبال دارد، از آن جمله نابودی نوع بشر است، البته نابودی انسانیت او.» (طباطبائی، ۱۷۸ / ۲)

۳-۳- اخلاق توحیدمحور

علامه طباطبائی پس از بیان و نقد دو دیدگاه ارائه شده، دسته سومی از اخلاق را ارائه داده و آن را «اخلاق توحیدمحور» می نامد و تنها راه صحیح اخلاقی را شریعت و قوانینی می داند که بر اساس توحید طرح ریزی شده است: «تنها راه صحیح رفع اختلاف راه دین است، و به همین جهت خدای سبحان، شرایع و قوانینی برای آنان (انسان) تأسیس کرد و اساس آن شرایع را توحید قرار داد، که در نتیجه هم عقاید بشر را اصلاح می کند و هم اخلاق آنان و هم رفتارشان را؛ به عبارتی دیگر اساس قوانین خود را این قرار داد که نخست به بشر بفهماند حقیقت امر او چیست؟ از کجا آمده؟ و به کجا می رود؟... پس تشریح دینی و تقنین الهی، تشریحی است که اساسش تنها علم او است و بس، همچنان که فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف، ۴۰۵) و از همین باب است آیه «فَبِعَثِّ اللَّهِ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (البقره، ۲۱۳) (طباطبائی، المیزان، ۱۸۰ / ۲)

به باور علامه طباطبائی قرآن کریم اساس قوانین را بر توحید فطری و اخلاق فاضله غریزی بنا کرده، و ادعا می کند که تشریح (تقنین قوانین)، باید بر روی بنادر تکوین، و نوامیس هستی جوانه زده، و رشد کند، و از آن نوامیس منشأ گیرد، ولی دانشمندان و قانون گذاران، اساس قوانین خود را، و نظریات علمی خویش را بر تحول اجتماع بنا نموده، معنویات را به کلی نادیده می گیرند، نه به معارف توحیدی کار دارند و نه فضائل اخلاقی، و به همین جهت سخنان ایشان همه بر سیر تکامل اجتماعی مادی، و فاقد روح فضیلت دور می زند، و چیزی که هیچ مورد عنایت آنان نیست، کلمه عالیه «الله» است. (همانجا، ۹۹/۱)

اصول توحیدی آیات کلیدی قرآن کریم می باشد و در مسئله ابطال نسبیت اخلاق و محکوم شمردن نسبی بودن حسن و قبح و مردود دانستن آنکه فضیلت و رذیلت

ریشه انسانی ندارد، بلکه تابع محیط و تحولات گوناگون است، بسیار کارآمد هستند. (همانجا، ۱/۱)

به این ترتیب علامه طباطبائی با تکیه بر اصل توحیدمحور بودن اخلاق، روش تهذیب نفس را به سه دسته تقسیم نموده و روش مترقی و ویژه اسلام را در این دسته‌بندی بیان می‌دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۴- انواع تهذیب نفس و روش مترقی قرآن کریم در این باب

صاحب‌المیزان روش‌های تهذیب نفس و کسب ملکات فاضله اخلاقی را به سه دسته تقسیم کرده که عبارتند از:

۴-۱- تهذیب نفس با توجه به فواید دنیوی فضائل و تحسین افکار عمومی

۴-۲- تهذیب نفس با توجه به فواید اخروی

۴-۳- تهذیب نفس با طریقه و روش قرآن کریم

در واقع علامه طباطبائی در این دسته‌بندی تاریخ بشریت را در کسب فضائل اخلاقی به سه دسته تقسیم‌بندی کرده است که این سه نوع تهذیب نفس در واقع سه مکتب اخلاقی هستند که در طول تاریخ بشریت ظهور و بروز داشتند:

۱. مکتب قدیم اخلاق (اخلاق یونانی)

۲. مکتب انبیاء (ع)

۳. مکتب اختصاصی قرآن کریم

حال در ادامه به بررسی ویژگی هر یک از این مکاتب و بیان تفاوت‌های آنها اهتمام می‌شود.

۴-۱- تهذیب نفس با توجه به فواید دنیوی فضائل و تحسین افکار عمومی

در نظر داشتن فواید دنیایی فضائل و فواید علوم و آرائی که مردم آن را می‌ستایند؛ مثلاً می‌گویند عفت نفس و قناعت؛ یعنی اکتفاء به آنچه خود دارد، و قطع طمع از آنچه مردم دارند و صفت پسندیده است، آدمی را در دنیا عزت می‌دهد، در چشم همگان عظیم می‌نماید و در نزد عموم مردم محترم و موجه می‌سازد، ولی برعکس، حرص،

موجب خواری و تنگدستی است، این طریقه، همان طریقه معهودی است علم اخلاق قدیم، اخلاق یونان و غیر آن بر آن اساس بنا شده است. (طباطبائی، المیزان ۱ / ۵۳۴)

به نظر افلاطون، خوب زیستن؛ یعنی اینکه هم سعادت‌مندانه زندگی کنیم و هم بر وفق اخلاق و برای این کار لازم است عادل باشیم. (هولمز، ۸۲) در نظر افلاطون که بیان شده، مثلاً مشخص است که ما اخلاق‌مدار هستیم تا اینکه زندگی خوب و بی‌دغدغه‌ای را فراهم کنیم نه اینکه زندگی می‌کنیم تا به یک اخلاق متعالی که در واقع مطمع نظر علامه طباطبائی است برسیم.

۴-۲- تهذیب نفس با توجه به فوائد اخروی

این طریق از تهذیب نفس این است که آدمی فوائد آخرتی آن را در نظر بگیرد که این معنی ذکرش در قرآن کریم مکرر آمده است، و نمونه‌هایی از آن عبارتند از:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد (التوبه، ۱۱) یا: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان بترسید. برای آنان که در حیات این جهانی نیکی کرده‌اند، پاداش نیک است. و زمین خدا پهناور است. مزد صابران بی‌حساب و کامل ادا می‌شود. (الزمر، ۱۰) یا «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» به درستی ستمکاران عذابی دردناک دارند. (ابراهیم، ۲۲) و امثال این آیات با فنون (تعبیرات) مختلف در قرآن بسیار است و این دسته از آیات اصلاح اخلاق را از راه نتایج شریف اخروی که کمالات واقعی است، نه خیالی، تعقیب می‌کند. این طریقه و ورش اصلاح اخلاق، مربوط به مکتب انبیاء و پیغمبران خدا بوده است که در قرآن کریم و سایر کتب آسمانی که برای ما نقل شده نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود. (طباطبائی، المیزان، ۱ / ۵۳۵)

از نگاه علامه طباطبائی، اخلاق بشری برای سعادت دنیوی و اخلاق اخروی برابر سعادت آخرت است، آنچه مربوط به سعادت دنیوی است ابزار کسب آن را خداوند در وجود بشر قرار داده است و حسن و قبح آن قابل تشخیص برای خود بشر هست. آنچه قابل تشخیص نیست حسن و قبح اخروی رفتار است. با این ملاک نظریه «تهذیب نفس

با توجه به فوائد دنیوی فضائل و تحسین افکار عمومی «کاملاً بشری و نظریه «تهذیب نفس با توجه به فوائد اخروی» اخلاقی دینی است که از گزاره‌های دینی استفاده کرده است. (اصفهان، تکرر در آراء اخلاقی علامه طباطبائی)

ع-۳- تهذیب نفس به طریقه و روش قرآن کریم

طریقه‌ای از تهذیب نفس در قرآن کریم مطرح شده است که در هیچ یک از کتب آسمانی که تاکنون به ما رسیده یافت نمی‌شود، و نیز از هیچ یک از تعالیم انبیاء گذشته نقل نشده و در هیچ یک از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی دیده نشده و آن عبارت است از اینکه انسان‌ها را از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت کرده که دیگر محل و موضوعی برای ردائل اخلاقی باقی نگذاشته و به عبارت دیگر اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده را، از طریق رفع از بین برده نه دفع؛ یعنی اجازه نداده که ردائل در دل‌ها راه یابد، و دل‌ها را آنچنان با علوم و معارف خود پر کرده که دیگر جایی برای ردائل باقی نگذاشته است. این روش بر اساس توحید خالص و کاملی که از مختصات اسلام است، قرار دارد و آیاتی که این روش تربیت اخلاقی را تعقیب می‌کند در قرآن کریم فراوان است. (طباطبائی، المیزان، ۱ / ۵۴۱)

علامه طباطبائی مبنای توحیدی این روش را اینگونه شرح می‌دهد: «هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام می‌دهد، الا و لابد، منظوری از آن عمل در نظر دارد، یا برای این می‌کند که در کردن آن عزتی سراغ دارد و می‌خواهد آن را به دست آورد و یا به خاطر ترس از نیرویی آن را انجام می‌دهد، تا از شر آن نیرو محفوظ بماند، قرآن کریم، هم عزت را منحصر در خدای سبحان کرده و فرموده: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ عزت همه‌اش از خداست» (یونس، ۶۵) و هم نیرو را منحصر در او کرده و فرموده: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ نیرو همه‌اش از خداست» (البقره، ۱۶۵) و معلوم است کسی که به این دین و این معارف (اصل توحیدمحوری) ایمان دارد، دیگر دلش جایی برای ریا، سمعه و ترس از غیر خدا و امید به غیر خدا و تمایل و اعتماد به غیر خدا، باقی نمی‌ماند.» (طباطبائی، المیزان، ۱ / ۵۳۹)

بنابراین، تفاوت سه مکتب تربیتی، تفاوت مرحله پائین، متوسط و عالی است و فاصله زیادی در میان آنها وجود دارد، روش اول دعوت به حق اجتماعی می‌کند، در

حالی که روش دوم دعوت به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت اخروی است، می‌نماید، ولی روش سوم، دعوتش به حق مطلق؛ یعنی خداست و اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار می‌دهد، نتیجه آن هم عبودیت و بندگی خالص است.

از روش خاص قرآنی، شاگردان تربیت یافته فراوانی به اجتماع تحویل داده شده و علاوه بر همه اینکه اساس آن بر پایه محبت و عشق به خدا و مقدم داشتن خداست و اراده او بر خواست بنده است، در واقع همان تعبیر زندگی برای اخلاق متعالی در این مرتبه می‌گنجد، و همین موجب می‌شود که از نظر نتیجه، تفاوت زیادی با دو روش دیگر داشته باشد.

پس تا به اینجای بحث به این نتیجه رسیدیم که علامه طباطبائی در تبیین منشور اخلاقی خود قائل به اخلاق توحیدمحور بوده و معتقد است این نوع از اخلاق یک روش تربیتی خاص نیز دارد که آن تربیت افراد از نوع رفعی است نه دفعی. در واقع علامه طباطبائی با بیان این اصل (توحیدمحوری اخلاق) و این روش (تربیت رفعی نه دفعی) پایه‌های نظریه‌ای که در روابط اجتماعی ارائه می‌دهد را مستحکم می‌کند و این حرکت را در طول یکدیگر برای رسیدن به یک غایت مشخص می‌بیند که در ادامه بحث به آن پرداخته می‌شود.

۵- اخلاق توحیدمحور و ثمرات اجتماعی آن

همانگونه که مطرح شد، تعریف از اخلاق در غرب، همان قراردادهای اجتماعی است که در جامعه حاکم است، این مفهوم را «رابرت ال. هولمز» به و به این صورت خوبی بیان کرده است: «آدمیان همواره به غذا، گرما، سرپناه، و روابط جنسی نیاز داشته‌اند، و چیزهایی که این نیازهای اساسی را ارضا می‌کنند پیوسته برای ما ارزشمند بوده‌اند. از این جهت بین ما و حیوانات دیگر فرقی نیست. ولی ما آدمیان در مرحله‌ای از تاریخ پدیدارشدنمان رفته رفته این چیزها را ارزشمند تصور کردیم. با این کار مفهوم‌سازی آغاز شد و مفهوم خوبی یا خیر در وجود آمد. این تغییر ما را از حیوانات دیگر ممتاز کرد... هنگامی که جوامع پدید آمدند، تشریک مساعی رو به افزایش نهاد و تقسیم کار برآوردن نیازها را آسان کرد... آرمان‌ها بالیدند، و همراه با تکامل هوش و

قابلیت تأمل درباره حیات و عالم، مفهوم خیر بیش از پیش گسترش یافت. سرانجام آدمیان به هر چیزی که در آن منفعتی احساس می‌کردند ارزش عطا کردند، و مفهوم خیر فراگیر شد.» (هولمز رابرت ال، ۲۶)

همانطور که هولمز مطرح کرده، اخلاق زمانی مفهوم می‌یابد که زد و بندهای اجتماعی ظهور و بروز می‌یابد و الا انسان در مرحله فردیت و شخصی بودن همچون حیوان غرائزی دارد که از همان روش‌های غریزی بهره‌مند می‌شود و تمایزی بین انسان و حیوان نیست، و نفع و ضرری در میان نیست تا بخواهد حسن و قبحی مطرح شود، اما همینکه اجتماع ایجاد شد، برای اینکه بتوان در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی داشت، باید پایبند به اموری بود که همان قراردادهای اجتماعی یا اخلاق است؛ یعنی کاملاً مادی دیدن امور و به تعبیری که از علامه پیشتر مطرح شد، نابود کردن انسانیت. این در حالی است که در تفکر اخلاق توحیدمحور، کاملاً موضوع عکس این قضیه است و تک تک افراد چنان تربیت می‌شوند که توانایی دریافت هر حسن و قبحی را دارند، نگاه در این مکتب اصلاً منفعت‌طلبانه (در تعریف اصالت ماده) نیست، بلکه در این مکتب همه چیز از آن خدا و تحت اراده اوست و متخلقان این مکتب با چنین نگاهی تربیت می‌شوند، حال که متخلق به این نوع از اخلاق شدند زمانی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و به عبارتی اجتماعی می‌شوند، به خودی خود و به سبب اصل توحیدمحوری جامعه هیچ مشکلی در پیش رو ندارد و بی هیچ مقدمه ای قانون و مدنیت در این اجتماع جاری است.

علامه طباطبائی در المیزان به خوبی این تربیت فردی و تعامل اجتماعی را نشان داده است: «انسان در مقایسه با هم‌نوعانش در مواردی آزاد است که مربوط به خودش باشد و اما در مواردی که پای مصلحت ملزمه خود او و بالآخر مصلحت ملزمه اجتماع و عامه مردم در کار باشد و علل و اسباب او را به مصالحی و به مقتضیات آن مصالح هدایت کند در آنجا دیگر هیچ وجه آزادی و اراده عمل ندارد. و در چنین مواردی اگر کسی و یا کسانی او را به سوی سنت و یا هر عملی که قانون (شرع) و یا مجری قانون (حاکم شرع) و یا فردی ناصح و متبرع (مأمور حاکم شرع) آن را موافق با مصالح انسانیت (اصل توحیدمحوری) تشخیص داده دعوت کند و به اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر نماید و برای دعوت خود حجت و دلیلی روشن (کتاب، سنت،

عقل) بیاورد، نباید او را به زورگویی و سلب حریت مشروع افراد متهم نمود.» (طباطبائی، المیزان، ۱۰ / ۵۸۸)

در عبارات فوق به خوبی اصل پایبندی به توحید و اخلاق توحیدمحور تبیین شده است. شخص تربیت شده در مکتب اخلاقی توحیدمحور؛ چون به مبنای ایثار و محبت و از خودگذشتگی تهذیب نفس نموده است، زمانی که در اجتماع با امری برخورد می‌کند که به نفع (در تعریف اصالت ماده) او نیست، اما آن امر را، امری الهی می‌یابد و با استناد به ادله شرعیه مصلحت اجتماع را در آن می‌بیند به همکاری اجتماعی روی می‌آورد و این تن‌دادن به قانون، هیچ دلیلی جز نگاه توحیدی به امور ندارد.

در واقع علامه طباطبائی اثبات می‌کند که هیچ قانونی به ثمر نمی‌رسد مگر به وسیله ایمانی که آن ایمان به وسیله اخلاق کریمه حفظ و آن اخلاق هم به وسیله توحید ضمانت شود؛ بنا براین، توحید اصلی است که درخت سعادت بشریت را رشد داده و شاخ و برگ اخلاق کریمه را در آن می‌رویاند و آن شاخه‌ها را بارور ساخته، جامعه بشریت را از آن میوه‌های گرانبها بهره‌مند می‌سازد.

اما تأثیر و تأثر فرد و اجتماع در این تعامل چیست؟ زیرا ممکن است عده‌ای بگویند که ما به صورت فردی تهذیب نفس کرده و متخلق به اخلاق حسنه می‌شویم و خود را رشد می‌دهیم و هیچ نیازی هم به اجتماع نداریم و حتی شاید در برخی از امور، اجتماع سبب عقب‌ماندگی ما شود.

علامه طباطبائی در پاسخ به این نوع نگاه، اینگونه استدلال می‌کند: «کمال نوعی انسان تمام نمی‌شود و آدمی در زندگیش آن سعادت‌تی که همواره در پی آن است و هدف بزرگتر از آن ندارد، نمی‌یابد مگر به اجتماع افرادی که در کارهای حیاتی با یکدیگر تعاون می‌کنند. کارهایی که کثرت و تنوع آن به حدی است که از عهده یک انسان بر نمی‌آید که همه آنها را انجام دهد و همین درک ضروری است که آدمی را محتاج کرده که اجتماعی تشکیل داده.» (طباطبائی، المیزان، ۱۱ / ۲۱۱)

در واقع علامه با بیان این تعبیرات می‌گوید که تک تک افراد، شاخه‌های درخت سعادت بشریت هستند که میوه مخصوص به خود را می‌دهند و اگر هر شخصی ثمره منحصر به فرد خود را از جامعه دریغ کند، مسلماً جامعه در آن بخش دچار ضرر شده است و قطعه‌ای از پازل خود را گم کرده است و این نوعی نقص است.

کسانی که با نگاه عرفانی علامه طباطبائی آشنائی دارند در این سطور می‌یابند که علامه طباطبائی چگونه مراحل سیر سالک ۱ را که در عرفان عملی مورد توجه است به زبانی دیگر مطرح و بیان کرده است و تمامی مبانی نظری خود را بر باور به وحدت وجود چیده و بالا می‌برد؛ یعنی علامه با الهامی عمیق از نظریه وحدت وجود، غایت و مقصد رفتار را نه سعادت و کمال دنیوی، نه سعادت و خوشبختی اخروی دانسته، بلکه غایت و نهایت عمل، ذات اقدس الهی است که همان توحید ذاتی است که علامه معتقد است: «اثبات کامل‌ترین درجه توحید خداوند سبحان (توحید ذاتی) از ویژگی‌های آئین مقدس اسلام است.» (طباطبائی، رسائل توحیدی، ۳۳)

علامه معتقد است: «روح توحید در اخلاق کریمه‌ای که دین اسلام دعوت به آن کرده، ساری و جاری است و روح اخلاق نیز در اعمالی که افراد مجتمع، مکلف به انجام آن هستند، منتشر است. پس همه اجزای دین اسلام اگر خوب تجزیه و تحلیل شود، به توحید بر می‌گردد و توحید اگر به حال ترکیب درآید، به صورت اخلاق و اعمال در می‌آید. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی فرود آید، اخلاق و اعمال می‌شود و اگر اخلاق و اعمال از درجه نازل خود بالاتر روند، توحید خواهند بود.» (امید، رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبائی)

وی، دین را امری فطری دانسته و رشد تمامی آموزه‌های دینی را بر اساس فطرت می‌داند و معتقد است فطری بودن و اجتماعی بودن اسلام را باید به یک معنا بدانیم؛ به عبارت دیگر، اگر دینی فطری بود، باید مسلماً اجتماعی باشد. ۲ (طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ۲۳، المیزان، ۱/ ۵۴۲)

علامه طباطبائی با بیان این سخن که «خصیصه اجتماعی بودن انسان مانند سایر خصائصش که به نحوی با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم کم در انسان تکامل یافته است.» (طباطبائی، المیزان، ۴/ ۱۴۵) اصل دین‌مداری و توحیدمحور بودن امور اخلاقی را به نحوی دیگر اثبات کرده است؛ این سخن در واقع همان تکامل بشر در مسئله دینداری است که نهایتاً در زمان بعثت رسول

۱ رک: رساله لب اللباب، رسائل توحیدی، رساله‌الولاية، توحید علمی و عینی

۲ نک: تفسیر المیزان، ذیل آیات (الحجرات، ۱۳)، (آل عمران، ۱۹۵) و (الفرقان، ۵۴)

اکرم(ص) بشر به تکامل خود رسیده است؛ یعنی از ابتدای خلقت، سیر تکاملی بشر آغاز شده است و در زمان رسول اکرم(ص) به ثمر نهشته است، اما در طول این مسیر همیشه یک اصل ثابت بوده است، و آن توحید است. پس اینکه علامه طباطبائی قائل به تکامل اجتماع در اعصار مختلف است بر همین اساس است که نگاه دین‌مدار و و شرایع مختلف در طی تاریخ بشریت روز به روز کامل‌تر شده و نهایتاً در زمان رسول اکرم(ص) به بلوغ خود رسیده است.

ایشان در تأیید این سخنان، دامنه توحیدمحوری را تا آنجا پیش می‌برد که «قرآن کریم خیر داده که اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شده، و به طور تفصیل و (نه ناخودآگاه) به مصالح آن پی‌برد و در صدد حفظ آن مصالح برآمد، زمانی بود که برای اولین بار پیغمبری در میان بشر مبعوث شده و آنان را راهنما گشت، جان کلام به وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید.»^۱ (طباطبائی، المیزان، ۴/ ۱۴۷)

پس در باور علامه طباطبائی، دعوت به اجتماع دعوتی مستقل و صریح بوده که تنها از ناحیه مقام نبوت شروع شده و آغازگر آن انبیاء(ع) بوده‌اند و آن را در قالب دین به بشر پیشنهاد کرده‌اند و این باز هم به همان اصل توحید بر می‌گردد؛ زیرا مبنای تمامی امور در منظومه فکری علامه، توحید است.

۶- وجود رابطه حقیقی بین فرد و اجتماع در نگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی تمامی آنچه بیان شد را چیده است تا به یک اصل اساسی در رابطه بین فرد و اجتماع دست یابد. وی قائل به «وجود رابطه حقیقی» بین فرد و اجتماع است و اینگونه این مسئله را تشریح می‌کند: «دستگاه آفرینش، نخست یک سلسله اجزای ابتدایی که آثار ویژه‌ای دارند می‌آفریند و بعد آنها را با وصف بینونت و جدایی که از یکدیگر دارند با هم ترکیب می‌کند و در هم می‌آمیزد و در نتیجه علاوه بر فواید جداگانه‌ای که هر یک از اجزا داشتند، فایده‌های تازه‌ای از آنها بر می‌گیرد.» (طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ۵۷)

۱ نک: تفسیر المیزان، ذیل آیات (یونس، ۱۹)، (البقره، ۲۱۳) و (الشوری، ۱۳)

وی در تفسیر المیزان نیز به خوبی این مفهوم را بیان کرده است: «اسلام هم افراد نوع بشر را در تربیت و در هدایتش به سوی سعادت حقیقی‌اش این معنای حقیقی را در نظر گرفته، معنایی که چاره‌ای از اعتبارش نیست، و در این باره فرموده: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا؛ خدا همانست که از نطفه بشر آفرید، آن را مذکر و مؤنث گردانید» (الفرقان، ۱۴) و نیز فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید» (الحجرات، ۱۳).. و این رابطه حقیقی که بین فرد و جامعه وجود دارد، خواه ناخواه به وجود و کینونتی دیگر منجر می‌شود، کینونتی در مجتمع و مطابق قوت و ضعف و وسعت و ضیق که افراد در وجودشان و قوايشان در خواصشان و آثارشان دارند، در نتیجه غیر از آثار و خواص تک تک افراد که فرضاً ده میلیون نفرند یک وجودی دیگر پیدا می‌شود به نام مجتمع و غیر از آثار و خواصی که تک تک افراد دارند خواص و آثاری دیگر و از همه قوی‌تر پیدا می‌شود، به نام آثار اجتماع.» (طباطبائی، المیزان، ۴/ ۱۵۲)

همانطور که از سخنان علامه طباطبائی پیداست، تمامی امور در هر قالبی که ریخته شوند؛ چون در پی رسیدن به یک هدف به نام توحید هستند در واقع تکمیل کننده و پرورش دهنده یکدیگرند؛ یعنی فرد دارای قابلیت است و زمانی هم که به اجتماع بر می‌خورد قابلیت‌های دیگری از او ساطع می‌شود همه و همه به این اصل باز می‌گردد که مبنای امور بر اساس توحید طرح‌ریزی شده است.

اسلام، هدف جامعه اسلامی و هر جامعه دیگری را که طبعاً بی‌نیاز از داشتن یک هدف مشترک نیست، نیک‌بختی واقعی و قرب منزلت در پیشگاه خدا قرار داده است، چنین هدفی اگر در جامعه وجود داشته باشد، به صورت یک مراقب باطنی خواهد بود که علاوه بر حفظ ظاهر انسان، سرشت و نهاد آدمی هم از دید او مخفی ماند و بدین ترتیب خود همین هدف، ضامن حفظ احکام اسلامی خواهد بود... بدین ترتیب مشاهده می‌شود که جامعه، علاوه بر آنکه از نظر ظاهری حافظ دارد، از نظر باطن و اندرون نیز نگهبان دارد و اگر کوچک‌ترین انحرافی از دید رهبران جامعه و جمعیت امر به معروف و نهی از منکر پنهان بماند، از دیده رقیب باطنی مخفی نخواهد ماند و بدین سان، اسلام

همه احکام و دستورهای اجتماعی خود را... ضمانت کرده است. از اینجاست که می‌گوییم: روشی که اسلام در اهتمام به شأن جامعه پیش گرفته، بر روش‌ها و شیوه دیگر برتری دارد.» (طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ۶۲)

در واقع اصل توحیدمحوری اخلاق، در مقابل اصل خودمحوری اخلاقی و روان‌شناختی بیان می‌شود. اصل خودمحوری اخلاقی اینگونه تعریف می‌شود که آدمی باید همواره خیر شخصی خود را در مقام غایتی به حداکثر برساند. خودمحوری دیدگاهی نتیجه‌گراست. این دیدگاه توصیه می‌کند که ارزش را (برای خودمان) در نتایج اعمالمان به حداکثر برسانیم و مطابق با این نظریه هیچ کس مکلف نیست خیر بیشتری (در اجتماع) به بار آورد مگر آنکه آن کار به اقتضای به حداکثر رساندن خیر خویش صورت بگیرد. در واقع در خودمحوری اخلاقی ممکن است گاهی خیر من با خیر شما مغایرت داشته باشد یا به عبارتی پیگیری خیر شما مانع پیگیری خیر من شود.» (هولمز، ۱۴۲)

بنابراین، چون هدف اسلام سرو سامان دادن به جمیع جهات زندگی انسانی است، هیچ یک از شئون انسانیت نه کم و نه زیاد، نه کوچک و نه بزرگ را از قلم نینداخته، از این جهت سر تا پای زندگی را دارای ادب نموده و برای هر عملی از اعمال زندگی، هیئت زیبایی ترسیم کرده که از غایت حیات حکایت می‌کند، پس از نظر اسلام هیچ غایتی برای حیات جز توحید خدای سبحان در مرحله اعتقاد و عمل نیست، به این معنا که اسلام کمال انسانیت و غرض نهایی زندگیش را این می‌داند که معتقد می‌شود به اینکه برای او معبودی است که هر چیزی را او آفریده و برگشت هر چیزی به سوی اوست، و برای او اسمای حسنا و مثال‌های بلندی است، آنگاه بعد از تحصیل چنین اعتقادی در مجرای زندگی قدم نهاده، هر عملی را که انجام می‌دهد یک یک، حکایت از عبودیت او و عبودیت هر چیزی نزد خدای سبحان می‌نماید و به همین وسیله توحید پروردگار در ظاهر و باطنش سرایت می‌کند و خلوص در بندگی و عبودیتش از اقوال و افعال و سایر جهات وجودیش ظاهر می‌گردد، ظهوری که هیچ پرده‌ای نمی‌تواند آن را بپوشاند. (طباطبائی، المیزان، ۶، / ۳۸۶)

نتیجه:

علامه طباطبائی با تکیه بر اصل توحیدمحوری در اخلاق و در پی آن ارائه طریقه تهذیب نفس قرآنی بر پایه همین اصل با عنوان روش «رفع رذائل اخلاقی و نه دفع» الگویی از اخلاق فردی و اجتماعی ارائه کرده است و اخلاق فردی را در طول اخلاق اجتماعی دیده و تکامل انسان را در رسیدن به اخلاق فردی و نیز اجتماعی توأمان دانسته است و برای اثبات این تعامل «وجود رابطه حقیقی» بین فرد و اجتماع را مطرح کرده و معتقد است دستگاه آفرینش، نخست یک سلسله اجزای ابتدایی که آثار ویژه‌ای دارند می‌آفریند و بعد آنها را با وصف بینونت و جدایی که از یکدیگر دارند با هم ترکیب می‌کند و در هم می‌آمیزد و در نتیجه علاوه بر فواید جداگانه‌ای که هر یک از اجزا داشتند، فایده‌های تازه‌ای از آنها بر می‌گیرد.

کتابشناسی

۱. اصفهانی، محمدنصر. تکرر در آراء اخلاقی علامه طباطبائی، بی جا، بی تا
۲. امید، مسعود. رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبائی، کیهان اندیشه، شماره ۶۶، ۱۳۷۵
۳. حسینی طهرانی، محمدحسین. الله شناسی. انتشارات علامه طباطبائی. نوبت دوم. مشهد. ۱۴۱۸ ه. ق.
۴. همو. توحید علمی و عینی. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام. نوبت دوم. مشهد. ۱۴۲۷ ه. ق.
۵. همو. رساله لب اللباب در سیر سلوک اولی الالباب. انتشارات علامه طباطبائی. نوبت هفتم. مشهد. ۱۴۱۷ ه. ق.
۶. حقانی زنجانی، حسین. فلسفه اخلاق؛ بیماری های اندیشه در قرن بیستم. فصلنامه مکتب اسلام. شماره ۱۲
۷. راسل، برتراند. جهانی که من می شناسم. ترجمه، روح الله عباسی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۱
۸. شمس، مرادعلی. با علامه در المیزان. اسوه. نوبت اول. تهران. ۱۳۸۴
۹. صانعی دره بیدی. فلسفه اخلاق و مبانی رفتار. سروش. نوبت اول، تهران. ۱۳۷۷
۱۰. طباطبائی، سیدمحمدحسین. المیزان. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. نوبت پنجم. قم. ۱۳۷۴
۱۱. همو. رسائل توحیدی. بوستان کتاب. نوبت سوم. قم. ۱۳۹۰
۱۲. همو. رساله الوالیة. ترجمه و شرح صادق حسن زاده (طریق عرفان). نشر بخشایش. نوبت چهارم. قم. ۱۳۸۲
۱۳. همو. روابط اجتماعی در اسلام. بوستان کتاب. چاپ دوم. قم. ۱۳۸۹
۱۴. فروغی محمدعلی. سیر حکمت در اروپا. زوار. تهران. ۱۳۸۱
۱۵. هولمز، رابرت ال. مبانی فلسفه اخلاق. ققنوس. ترجمه علیا، مسعود. نوبت اول. تهران. ۱۳۸۵